

پائیز ۱۴۰۱ / جلسه یازدهم

## بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

بحثی را در حقیقت وجود حضرت زهرا علیها السلام از باب فهم بهتر خطبه شروع کردیم در موضوع خطابی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مصداق " **مرج البحرين يلتقيان** " فرمودند ، " **مرحبا ببحرين يلتقيان و نجمين يقتربان** " . از آن مجال ، اشاره وار عبور کردیم ، ولی ضرورت داشت به دلیل ماهیت فلسفی و حکمی و عمیقی که این خطاب دارد و در طول تاریخ خیلی صوری از آن ، آن هم صرفاً در منابع روایی رد شده اند - و حتی در منابع سیره مشاهده نمی شود که به وجوه این خطاب اشاره ی حتی مختصری هم شده باشد - به نظر رسید که یک بخشی از حقایق عالم از باب آن " **ما يسرون و ما يعلنون** " در آن اعلان و آن استتاری که می شود - در " **ثم انى اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً** " - در آن وجوهی نهفته است که ضرورت دارد ما به آن بپردازیم تا برای شما عزیزان حقایقی در این خصوص آشکار شود . مسئله ی دیگری که در این باره وجود داشت این بود که گفتیم یک بار برای همیشه بیائیم به این داستان **ابوالعیناء** و داستان این که خطبه ، تعلیم امیر المؤمنین علیه السلام است ، پایان دهیم . نهایتاً در یک وجهی ، باید یک بنیادی تأسیس شود ، بررسی ها و تحقیقاتی کند و بعد بیاید نتایج تحقیقاتش را اعلام کند و بگوید که قرن ها و سال ها آمدید و اشاره کردید و گفتید ، اما چرا یک بار مقایسه نشد تا فهمیده شود اساساً داستان چیست ؟ در آن بحث " **بحرين يلتقيان** " و آن التقاء این دو بحر ، که دو بحر وجودند و اگر قیاسی هم صورت می دهیم ، این قیاس ناظر بر افضلیت هیچ یک بر هیچ یک نیست " **بينهما برزخ لا يبغيان** " . یک برزخی دارند بینشان که **بغی** و غلبه ای این بر آن و آن بر این ندارد . در واقع اگر ما بخواهیم خیلی از آموزه های اجتماعی ، خانوادگی ، اخلاقی و رفتاری مان را بگیریم از همین یک بحث می توانیم آن را اخذ کنیم و آن این که این **بغی** در زندگی و حیات انسان وجود نداشته باشد ، یعنی در خانواده **بغی** نباشد و در جوامع هم از باب تراحم و تداخل بین انسان ها و اقوام و ملل ، **بحران بغی** وجود نداشته باشد . انسان ها بحرهای وجودی شان می تواند در کنار هم قرار گیرد ، بدون این که بر هم **بغی** ای داشته باشند . از این آموزه و از این رویکرد روشن قرآنی و نبوی می توان اعتدال ، سازش و خیلی از خصوصیات دیگر را مثل عدم تراحم یا تداخل احتمالی رشد در زندگی زن و مرد کشف و استخراج کرد . یعنی هم آموزه های زندگی را ، هم آموزه های اخلاقی - فلسفی را که این خود یک نکته ای است . اما نکته ی مهم تر در این خصوص ، بحث **برزخ** یا ورق بعدی است که از آن بی اطلاعیم و حدّ فهمش نهایتاً حدّ طبیعت است که بالاتر از آن امکان نزول در عالم مُلک را نداشته ، ولی اکتفا به آن هم نیاز به ارسال رسل نداشت . خود برزخ هم - **حقیقت برزخ** ، یعنی آن چیزی که قرار است ما از آن عبور کنیم و هیچ شناختی نسبت به آن نداریم جز آموزه های وحیانی اهلبیت علیهم السلام که " **و الله ما أخاف عليكم إلا البرزخ** " در خصوص برزخ اعمال انسان و ثواب و عقاب قبل از قیامت بنا به تفسیر شریف قمی علیه السلام ، یا قول قرآنی " **من ورائهم برزخ إلى يوم يبعثون** " در وراثت و امتداد آن ، در این جا کم کم آن شناخت ما نسبت به عالم برزخ ایجاد می شود - کسانی که رو به موتند و مراحل احتضار را طی می کنند یا در

مراحل نهایی و نامطلوب و عود **ارذل العمر** قرار دارند ، عموماً می بینیم در خوابند - یا در بیهوشی و یا در خواب - یعنی در احوال فاصله ای قرار می گیرند بین دنیا و احوال عالم برزخ ، با این که این جا هم بغی ای اتفاق نمی افتد ، اما کم کم آماده ی ورود به آن عالم می شوند . حال آن هائی که به **موت اخترامی** و ناگهانی و ارتجالی از دنیا می روند ، آن ها در وجودشان طبعاً یک واکنش ها و تغییر و تحویل هایی هست که این را کمک می کند ، و ما خیر نداریم از این که لحظه ی مرگ برای آن ها چقدر طول می کشد ؟ ما آن را در وحدت شخصی زمان کلّ یک آن ، می بینیم ولی از آن سو ممکن است برای خود در مجرد ناقص حرکت جوهری و سیر برزخی یک **دهر** باشد . ما خبری از این داستان ها نداریم . چون عالم عرضی زمان وقتی متوقف می شود در این سو ، در آن سو ما نمی دانیم که چه اتفاقی در سایه ی تاریک عالم ملک می افتد ؟ گرچه در تعالیم بزرگانی چون امام علیه السلام در مورد تأثیر تعلقات و شواغل در تطویل برزخ و **قیامت صغری** آمده است که " **میزان برزخ هرکس به اندازه ی علاقه ی او به دنیا است** " - که این سخن خود بابی از ابواب معارف و در جای خود محتاج تبیین است - لذا این برزخ در فاصله ی وجود تجردی عقلانی و وجود جسمانی طبیعی و عالم ملک از یک سو و در بین و میانه ی عوالم متعالی یا واسطه ی عالم عقول و نفوس کلی از سوی دیگر چون اهمیت دارد ، علیرغم این که ما بحث آموزه های فاطمی را داریم پی می گیریم و غیر از این که بر روی مفاهیم خود خطبه کار می کنیم ، اما می خواهیم به اسرار عالم هم از طریق خطبه پی ببریم ، چون حضرت آمده اند و رمز گشایی کردند و اسرار را بیان کردند . یک بحث این است - یعنی دقت داشته باشید که هر اشاره ای به برزخ در این داستان ، برای آن هدف غایی در شناخت برزخ - یا عالم تعبیر تام الفاعلیه " **باسطوا ایدیهیم** " غافر قرآن برای ملائک بعد از غمرات موت - در عالم هم هست . یعنی برزخی که بین زن و مرد است ، بین انوثت و ذکورت ، بین سیاه و سفید و بین ظلمت و نور - لهذا مضادات عالم دارای برزخ اند و البته نوع این مضادات هم ممکن است متفاوت باشد ، مثل همان انوثت و ذکورت - یعنی از نظر جنسیت و حقیقت آن ، می بینیم که مؤنث و مذکر با وجود تشابه هایی که دارند ، تفاوت هایی دارند که آن تفاوت ها ، همان " **برزخ لا یبغیان** " است . بغی ای در این قضیه وجود ندارد ، که در حد توان و مجالی که در اینجا وجود دارد به آن می پردازیم .

در این بحث " **مرج البحرین یلتقیان** " و این دو بحر ، اولاً لفظ بحر یک عظمتی را دارد تصویر می کند - در این تابلوی شگفت آفرینش ، دو چشمه ، دو چاه و رودخانه و جویبار ترسیم نشده است - " **مرحباً بحرین یلتقیان** " در قرآن کریم هم همین اشاره به " **بحرین یلتقیان** " در دو جای قرآن هست که این اشاره وجود دارد و این اشارات معنای یکدیگر را کامل می کنند . البته به الفاظ آن در سوره ی **فاطر** هم پرداخته شده که با آن می شود در ۳ جای قرآن . یعنی در سوره ی **الرحمن** که اصل مطلب و مصداق را داریم و همچنین تداول معنایی اش را در مبارکه ی **فرقان** ، که تکمیلش را می توانیم در سوره ی **فاطر** مشاهده کنیم و به آیاتش ان شاء الله می پردازیم . بنابراین در این جا ما چندین منظور داریم . یک بحث شناخت حقیقت وجودی حضرت زهراست ، شناخت صاحب آن کلامی که ما با آن کلام کار داریم و برای شناخت صاحب آن کلام لازم است که اول بیابیم و تعیین کنیم که این حقیقت نوری چه خصوصیتی دارد که از آن خصوصیاتش این کلام عارض می شود ؟ بعد می خواهیم یک کار تاریخی کنیم و به این شبهه و اتهام و ادّعیای تعلیم و ادّعیای ربط خطبه به افراد - حال **ابوالعیناء** که از اساس منتفی است - و به شبهه ی تعلیم امیرالمؤمنین علیه السلام هم خاتمه دهیم برای همیشه ، بدون این که درصدد اثبات افضلیتی باشیم . در بیان تفاوت ها هم اساس آن ، تفاوت های خلقی است . چون حضرت زهرا علیها السلام از نوری دیگر آفریده شده است و حتماً و طبعاً آن حضرت کلامش هم متفاوت است از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام . چون نور دیگر است و این تفاوت را در این جا اثبات می کنیم که تا کجا این تفاوت وجود دارد ؟ برای این اثبات البته یک مقدار ورود در ادبیات لازم است . اکنون یک سخنران در یک برنامه یا بر یک منبر صحبت می کند و شما می گوئید چقدر خوب صحبت می کند ، ولی محل اشکال را ممکن است متوجه نشود مخاطب . متوجه نشود که این جا ، وقتی فرد می آید و فی المثل می گوید " **سپهر آسمان** " یا " **عنوان تیتیر** " سپهر که همان آسمان است و عنوان همان تیتیر ، حال این چه معنایی دارد ؟ یعنی باید متوجه بود که فرد حکیم - برکنار از سهواللسان - هیچ گاه اشتباه

صحبت نمی کند . اگر اشتباه کرد ، اگر یک نکته ی اشتباه در الفاظ او آمد ، بدانید که او از حکمت فاصله دارد ، چون بیان فرد حکیم اشتباه نیست . " سپهر آسمان " یعنی چه ؟ " سپهر و آسمان " را از باب تکرار و تأکید و تشدید می شود پذیرفت ، ولی " سپهر آسمان " به جای تأکید ، کلام را تضعیف می کند . حال آن ها که ادعای حکمت و از آن کمترش را هم ندارند . اما بحث این است که ، بر افرادی که بر این منابع و مصدر موعظه ها قرار دارند ، باید سخت گیری کرد . در مورد آن ها هم ، تفاوت بین آن ها و برخی بزرگان را می بینیم که از زمین تا آسمان است . در مورد اهل بیت (علیهم السلام) اما تفاوتی که وجود دارد این است که هر دو از باب و سرچشمه های حکمت صحبت می کنند ، اما با خصائص و ویژگی های اختصاصی تجلی لاهوت بر کلام خود - آن ها که لسان قائلشان تابع لسان حالشان است - یعنی کلام ، کلام لاهوتی است ، اما تجلی لاهوت بر کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک گونه است ، بر کلام فاطمه ی زهرا (علیها السلام) به گونه ی دیگر ؛ که این تفاوت را باید درک کرد و فهمید . ابن ابی الحدید بیانی دارد در خصوص کلام امیر کلام ، می گوید " تو اگر تأمل کنی نهج البلاغه را همچون آبی یکسان و نفس واحد و اسلوبی واحد خواهی یافت . همچون جسمی بسیط که جزئی با جزئی دیگر از نظر ماهیت با هم اختلاف ندارند . همچون قرآن ، اول آن همچون وسطش و وسطش همچون آخرش و هر سوره ای و آیه ای همچون یکدیگر ، در منبع و روش و فن و اسلوب و نظم همچون سایر آیات و سوره هاست " از معاصرین نیز محمد عبده که رئیس الازهر هم بود می گوید " هنگام مطالعه ی نهج البلاغه گاهی یک عقل نورانی را می دیدم که شباهتی به مخلوق جسمانی نداشت . این عقل نورانی از گروه ارواح و مجردات الهی (ملکوتیان) جدا شده و به روح انسانی پیوسته و آن روح انسانی را پوشاک های طبیعت تجزیه نموده ، تا ملکوت اعلا بالا برده و به عالم شهود و دیدار روشن ترین انوار نایل ساخته است ؛ و با این وصف شگفت انگیز پس از رهایی از عوارض طبیعت در عالم قدوس آرمیده است " این نتیجه ی انس با کلام اولیاء است . شما هم آنقدر باید کار کنید که مسلط شوید . وقتی بیانی را به شما می گویند ، بگوئید این بیان فاطمه ی زهرا نیست ، این بیان امیرالمؤمنین است ؛ یا این بیان صدیقه ی کبری است و این یکی بیان صدیق اکبر است . تفاوت ها را باید شما بتوانید درک کنید و این در اثر مؤانست و تجربه و تبخّر و انس با آن کلام لاهوتی و انس با قرآن و خصوصاً ادعیه برای شما ایجاد می شود . ولی به هر صورت باید یک زمینه هایی در وجود شما هم برای این تبخّر وجود داشته باشد - یعنی فقط به تلاش و تجربه نیست ، با تجربه ی صرف و با مطالعه ی صرفاً ادبی نمی شود . چون ادبیات عصر و زمانه ی ما ادبیات مادی است ، ادبیات لاهوت نیست . هنوز که هنوز است لغات ما ، حتی دهخدا ی ما ، حتی فرهنگ های مختلف ما با ادبیات لاهوت فاصله دارند . در بعضی از حتی منابع لغت مانند لسان العرب و مجمع البحرین ، تاج العروس یا مقاییس و مصباح المنیر هم مشاهده می کنیم که ادبیات لاهوت در آن جا مهجور است ، یعنی در تفسیر لغت و در تعریف لغت ، این ها اساساً نتوانسته اند بر آن محیط ادبیات لاهوت ورود پیدا کنند . چرا ؟ چون عمده ی منابع لغت را هم افرادی نوشته اند که در تصمیم ها و انتخاب های الهی شان در عالم هم فاقد نور لازم بوده اند ، ضمن اینکه سند و مستندشان زبان بدو و لاجرم قدر عقول ناس بوده است که اشتباه هم نیست ، اما در پای بست کلام اهلبیت (علیهم السلام) تعابیر لغویون نازل و ناقص و نارساست چون کشف معنا از منطوق و مفهوم روایت آشکار نشده و باید متمسک به لوازم عقلی آن شد . حال چطور می توانند با تسلط لازم در حریم لطیف و خبیر گلوآزه ی لاهوت وارد شوند ؟ ما عموماً انتخاب درست را در ادبیات لاهوتی از کسانی مشاهده می کنیم که در بحث فلسفه و حکمت و میانی معرفتی رشد و تجزّی داشته اند ، مثل بعضی از تقرب یافتگان به عقول قادسه در سلسله ی محدثان و مفسران که البته مکتب خاصی هم هستند که به مکتب نجف نام بردارند - علیرغم مخالفتی که برخی با این مکتب دارند - می بینیم که آن نحله عرفانی موجب می شود این بزرگان بتوانند با رسوخ در التزامات عقلی الفاظ وارد وادی ادبیات لاهوتی شوند ، حتی اگر لغت شناس نباشند و حتی اگر تسلط لغویونی چون صاحب فروق را نداشته باشند ، اما تشخیص هایشان تا حدود تجزّی در ادبیات لاهوتی ورود دارد .

و اما صاحبان حقیقی ادبیات لاهوتی اهل بیت (علیهم السلام) هستند - خصوصاً امام باقر (علیه السلام) که به زعم حقیر سرسلسله ی تنزیل در وادی فهم تأویل است - و در سخن اهل بیت این صیغه ی نادر و درخشان

از ادب موج می زند. اصل آن ادبیات در کلام الله بوده و در تجلی بعدی می آید در کلام اهل بیت و خصوصاً در اذکار و اوراد و دعایشان که رابطه ی خاص آنها با خداست - در اوقات " فاتی امرؤ ضنین بنفسی " و در تکلیف " ائی رجل مطلوب " اشارت امام صادق علیه السلام در جذر و مدّ دو مراجعه ی عنوان بصری به ایشان ، در آن محل و محال معرفه الله در " لی مع الله حال (یا وقت) لا یسعه ملک مقرب و لا نبی مرسل " این ادبیات طبعاً آن خصوصیات الهی خود را بیشتر دارد . در آموزه ای که گوشوار آنان از اظله - در آن مکث ألف دهر - بوده است در دلالت آن روایت مفصل مفصل که " کنا عند ربنا لیس عنده احد غیرنا فی ظلّه خضراء نسبه و نقدسه و نهله و نمجده " با این تأکید در استثناء و اختصاص در ذیل روایت که " و ما من ملک مقرب و لا ذی روح غیرنا " - آن هم نه از باب فقد مکانی سایرین در آن سایه ی سبز فام ، بلکه از باب هنوز خلق نشدنشان که این تأخیر ، دلالت قدر و نقص عقول را هم حاوی است - چون در خطاب با ناس ، " کلم الناس علی قدر عقولهم " موجب تنزلی در بیان است که این تنزل را ما در خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام مشاهده نمی کنیم - تنزلی که از باب تمهید و تعمد نزول در قرآن کریم هم در استعاره ها و مثل های ثواب و جزاء و یا آیات الاحکام و نصایح مشهود است - اما حضرت زهرا علیها السلام در این یگانه ظهور تام کلامی خود در تاریخ بشری - که ما از باب فلسفی به آن اطلاق خبر واحد کردیم نه از باب روایی - سعی نکردند علی قدر عقول ناس حرف بزنند . حتی ایشان تمهیداً در عمومیت کلام خویش نادیده گرفتند مخاطبان را ، جز جاهایی که آنان را تعمداً در خطاب ها در منظر دید خود گرفتند تا خصوصیاتشان را دقیقاً به تاریخ بسپارند. مانند " یا أعضاء الملة " یا بطور مثال " یا معشر النقیبة " که این تا حدی تأکید بر تعیین مصداق بوده است. آن جایی که ایشان خطاب مستقیم کردند که آن جا بیانی ساده تر در حد فهم بشر دارند - اما باز هم از ارتفاع کلام جز یک بار به خطاب ایها الناس عدول ندارند که آن هم محل بررسی و تدقیق است - اما در آن جایی که دارند کلیت خطبه و اصول معرفتی خطبه را بیان می فرمایند ، همسان بعضی آیات حکمی قرآن به قدر عقول ناس اکتفا نکردند . چون در آن یک بار صحبت و مخاطبه ی مقدر به این حد از تنزل نیازی هم نبود. اما خطب امیرالمؤمنین علیه السلام را می بینیم که ایشان در ولایت تشریحی ، گاهی مثل یک نبی در حد عقول ناس ورود پیدا می کنند و تفاوت پیدا می کند بیان امیرالمؤمنین با بیان فاطمه ی زهرا که عمیقاً و دقیقاً و مطلقاً و صرفاً یک بیان لاهوتی است . لذا این " مرج البحرين يلتقیان " ، یعنی این التقاء این دو بحر- که " مرج " و " یا المرج " را آمدند لغویون به " اختلاط " ترجمه کردند . در حالی که آن جا که می گوید " لا یبغیان " ، همین جا یک تضاد ایجاد می شود و " لا یبغیان " با اختلاط تضاد دارد ؛ چرا اختلاط ؟ چرا به اختلاط ترجمه می شود ؟ اختلاطی وجود ندارد. در " لا یبغیان " و " بینهما برزخ " ، خود آن " برزخ " و آن " لا یبغیان " نشان می دهد که ما از " المرج " نباید تلقی اختلاط کنیم در تفسیر ، همانطور که تلاقی هم اختلاط نیست . چرا ؟ چون بین دو وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام هم از باب مصداق آیه ، این اختلاط به وجود نمی آید ، نه از نظر شخصیت ، نه از نظر روح و روان و نه از نظر انوار . ما می بینیم که حضرت زهرا ، مفظومه ی مستوره ی مکتومه در تحت قبای الهی است .

برای همین است که امیرالمؤمنین حیرت می کند از خصوصیات آن حضرت. که نشان می دهد که آن بزرگوار کتمان سر داشتند حتی برای امیرالمؤمنین . گنه شخصیت حقیقی شان در مصداق کلام قدسی " اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری " آشکار نبود حتی برای امیرالمؤمنین . چون این ها که معاذ الله روی و ریا و صدارت طلبی ندارند مثل ما انسان ها ، که بخواهند ابراز و اظهار فضل کنند برای یکدیگر . حالا یکی دو مفاخره در تاریخ ، آن هم از باب تلمیح آمده و بیان شده ، که آن یک داستان دیگری است . ولی عموماً حضرت زهرا تعدی در ابراز سر برای امیرالمؤمنین نداشتند . به همین خاطر تا آن دوره می بینیم که ناشناخته بودند برای امیرالمؤمنین و اسرار وجودی شان پنهان بوده ، آن مفظومه تا خیلی از سطوح حتی برای خود اهل بیت علیهم السلام هم آشکار نمی شد حقایق وجودی شان . بیشترین فردی که شناخت داشت تا آن زمان ، تا قبل از این که ابراز سر شود در " ادن یا ابالحسن " خود پیامبر بوده اند ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از طرفی حضرت زهرا در مصداق ام ابیها ، امیت داشتند بر پدر و از طرف دیگر به مصداق " بضعة منی " بضعه ی پیامبر بودند . این یک معیتی ایجاد می

کند که موجب عمق شناخت می شود بین پیامبر ﷺ و فاطمه ی زهرا ؑ . در این جا در بحث شناخت این دو و این " مرج " که گفتیم " المرج " به معنای اختلاط نیست و ما نباید قبول کنیم این نوع تفسیرها و تعبیر و این نوع ترجمه ها را که ما با این ترجمه ها همچنان مشکل و به آن ایراد داریم و همین روال ترجمه و این ترجمه های مغلوط و محرف است که موجب شده تا ما یک بن بست معرفتی داشته باشیم در جامعه و مفاهیم برای ما خوب جا نیفتد و عامل نباشیم به این مفاهیم ، که خب باید به آن خیلی توجه داشت. یک نکته ای در مورد " المرج " هست که من دیدم در کتب لغت - یعنی در اکثر منابع اصلی لغت که بررسی شد - دیدم صاحب " التحقیق " بهتر از سایر منابع ، " مرج " را بیان کرده و نزدیک شده است به مفهومی که مدّ نظر ما هست و آن این که " المرج ، هو إرسال و الإطلاق فی جریان الطبیعی " و " مرج البحرین " یعنی یک جریان طبیعی دارد این مرج ؛ و " تنحیته عن القيود " ، خود " تنحیه " معانی متفاوت دارد ولی وقتی با " عن القيود " کنار هم قرار می گیرد، از باب قرائن خارجی نشان می دهد که یک نوع ازاله و زدایش و یک نوع بعد از قیود را دارد در این ناحیه معنا می کند و با معانی دیگری که از " تنحیه " در منابع لغت وجود دارد ، نباید خیلی خلط و اشتباه در تشخیص داشت. این که ارسال و اطلاق در جریان طبیعی است و از قیود فاصله می دهد - یعنی مقید نمی کند چیزی را در چیزی - همان جا ، همان برزخ با " لا بیغیان " و با " تنحیته عن القيود " نسبت دارد و معنای آن را کامل می کند . بعد هم مرحوم مصطفوی ؑ برزخ را آمده با یک حالت جدید ثانویه تفسیر و ترجمه کرده که یعنی برزخ حالت ثانویه ای است که بعد از این ارسال و اطلاق صورت می گیرد . در " هو الذی مرج البحرین " که در سوره ی فرقان هست - و مطلق التقاء در " مرج البحرین " که مراد پیامبر ﷺ از امیرالمؤمنین و حضرت زهراست ، در همان سوره ی الرحمن - در روایت یحیی بن سعید قطان علیرغم آنکه از پیشوایان جرح و تعدیل است ، از امام صادق که " علی و فاطمة بحران عمیقان لا بیغیان أحدهما علی صاحبه " که ما بیشتر مایلیم این خصوصیت را در اشارت نبوی از تواتر روایی سلمان و ابن عباس و ضحاک و ابی سعید خدری و انس بن مالک و سایر روات در طرق صاحب شواهد التنزیل که به قول سیدبن طاووس ؑ از اعیان رجال جمهور بود نقل کنیم - آن جاست که آن خصوصیت دارد در کتاب حسکانی کامل بیان می شود و این جا در تکمیلش می توانیم از ترجمان و از معرفت آیات فرقان و فاطر و یا حتی در لفظ " أجاجاً " در مبارکه ی واقع هم استفاده کنیم - این جا در تکمیل بیان معنای سوره ی الرحمن در " مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا بیغیان " ، در تطبیق و تکمیل معنوی " هو الذی مرج البحرین هذا عذبّ فرات و هذا ملحّ أجاج " ، آن جا یک تکمله ای دارد که با وجود اشتراک " بینهما برزخ لا بیغیان " در " و جعل بینهما برزخاً " در این جا تعمیماً در فرقان می فرماید " و حجراً محجوراً " ، یعنی ذهن ما را در " لا بیغیان " الرحمن با یک معنای دیگری تکمیل می کند در فرقان در مدّ کلام و مفعول مطلق تأکیدی " و حجراً محجوراً " ، یک حجری در این جا وجود دارد ، حجر محجور . این جا مفعول مطلق برای تأکید ، تأکیدی تقدیری برای آن " لا بیغیان " هم هست . یعنی آن بعدی را درک کنیم که این دو از هم دارند در عین تلازم در این " حجراً محجوراً " و در آن " لا بیغیان " و در آن برزخی که بین این دو بحر عظیم هست . حال حقیقت این برزخ چیست ؟ اکنون در عالم وجود در خود مفهوم برزخ ، جا افتاده ترین معنا و مصداقش فاصله ی بین دنیا و آخرت است . یعنی عالم و فضای بین دنیا و آخرت را شما تصور کنید و تفاوت دنیا و آخرت را. دنیا چیست ؟ عالم ماده و زمان و امکان ؛ و آخرت در عوالم روح و نور و جنان ، در تصور بین این دو می توان معنای برزخ را تا حدودی فهمید . طبعاً یک عظمتی هم خود برزخ دارد و خود به مثابه ی یک عالم عظیم است . لذا این تعبیر ما را می رساند به کشف شگفت عظام عالم فاطمه ی زهرا و عالم امیرالمؤمنین در " فیک انطوی العالم الاکبر " به طریق اولی در نسبت با سایر خلائق و برزخ عجیب و عظیم و پر رمز و راز بین این دو . یعنی این دو در عین این که خیلی به هم نزدیک هستند ، در عین این که کفویت دارند ، در عین این که التزام و تلازم ولایی تکوینی دارند ، در عین این که زوجیت دارند و در عین وحدت وجودی و قرب مکانی ؛ یک برزخ لایبدی هم از باب تکثر اعیان و اسماء بینشان هست . یعنی یک عظمتی از فاصله و بُعد که این عظمت طبعاً در کلامشان هم تجلی می کند . لذا نمی شود نهج البلاغه ، خطبه باشد

و خطبه ، نهج البلاغه باشد و شباهت مطلق داشته باشند و تماماً از جنس هم باشند حتی در کلام - چون در این صورت هردو علی بودند و هردو فاطمه علیها السلام - حال چون یک برزخ عظیمی بین این دو هست ، این دو در عینیت و منشئیت و واحدیت برخوردار از نور الهی در طلوع حقایق از نفس و قلبشان ، دو نور متفاوتند و عظمت این دو نور نیز کاملاً متفاوت است - که این تفاوت به معنای اختلاف نیست و سرّ عدم اختلافشان هم در کشف و بسط و مجرد تام در ادراک اعیان مجرده و مظاهر الهی است - و در مصداق این آیه در عین این که این دو با هم تفسیر و تعریف می شوند توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ، در حدیث معنعن از ابن مسعود که " لا یبغی علی علی فاطمة و لا تبغی فاطمة علی علی ، ینعم علی بما أعد الله له و خصه من نعیمة بفاطمة " در عین حال پیامبر غیر از این که به این دو نور و به این دو بحر اشاره می فرماید ، به این برزخ هم در ورود به منزل این ها لزوماً دارند تأکید می فرمایند - که محل تأمل و دقّ مزید است - یعنی که من بدو شما را کنار هم دارم می بینم ، اما نهایتاً و در عین حال شما دو حقیقت متفاوتید ؛ تا این حدّ از تفاوت که یک برزخ عظیم هم بین تان هست .

در خطاب این حرف به آن دو در خلوت ببینشان که فقط پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و این دو - ذریه هم که به دنیا نیامده بودند . خانواده ، خانواده ی دو نفری فاطمه ی زهرا با امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و این ها در محضر حق دارد اتفاق می افتد - و این " مرحبا ببحرین یلتقیان " ، در دلالات زمان و مکان نشان می دهد که این حقیقت دارد صرفاً برای این دو وصف می شود ، برای معرفت ذاتی خودشان که شما دو بحر وجودی هستید که " مرج " دارید و بعد هم در " یلتقیان " تلاقی دارید - در آن اشارت ظریف و منیر علی علیها السلام که " و لقد كنت أنظر إليها فتتكشف عني الهموم والأحزان " یا در اشارت و گواهی دیگرش در " نعم العون علی طاعة الله " - اما بین شما برزخی است که " لا یبغیان " بدانید که بغی بر یکدیگر ندارید ؛ و نباید هم داشته باشند . این که امیرالمؤمنین می فرماید " فوالله ما أغضبتها و لا أكرهتها علی أمرٍ حتی قبضها الله عز و جل و لا أغضبتني و لا عصت لی أمرا " و این که فاطمه زهرا می فرماید " یا اباالحسن انی لاستحیی من الهی ان اكلف نفسک ما لا تقدر علیه " زهرا هیچ وقت از علی چیزی نخواست که او در فشار قرار گیرد ، یا هیچ وقت یکدیگر را ناراحت نکردند که هیچ ، حتی تا جایی اوج گرفتند و در ارتفاع نادر و بی مانند اعصار بودند که خنده شان بر اهل جنان و آسمان می درخشید ، این به دلیل همین اطلاق " لا یبغیان " است . حال از این طرف التقاء این دو که در عالم گزارش می شود ، نشان می دهد آن کسانی که غافل بودند و آمدند به خواستگاری حضرت زهرا مثل عبد الله بن عوف چقدر خواب بودند ، که اندازه یک جوی هم نبودند ، بعد به طمع خام خود آمدند به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام و نمی دانستند که آن التقاء بحرین یک حقیقتی هست در عالم ، یک تقدیری است در عظام عالم که " أمرت بتزویجک من السماء " . یک گزینشی است که در مآثرش در واقع از باب کفویت ، مشکل موجود جوامع از باب طلاق را حل می کند . این که در این ازدواج های سرسری بی آن که تلاقی ها - در تعین لایبّ عالم کثرت - تلاقی حقیقی باشد و بدون این که این ازواج ، توازنی و تناسبی و تسانخی بین آن ها برقرار باشد ، به صرف یک خواستگاری صوری و پر تکلف قبول می شود و بعد طرفین در یک زندگی مشترک قرار می گیرند که این زندگی دیگر " لا یبغیان " نیست و از قضا " یبغیان " است . یعنی همین گونه آن " یبغیان " یک جا به طلاق هم مناسفانه منجر می شود که آن طلاق هم طبیعی و لایبّ است . لذا از این جا این آموزه ها ، آموزه ی آن هایی که در پی اسوه و الگوی متعالی هستند اخذ و اتخاذ می شود ، نه این که صرفاً در کلیشه ی رفتار انسانها در برابر یکدیگر . خیر ، از گزینشی که در عالم برای این ها اتفاق افتاده ، می شود ایضاً داشت که اگر ما مسئله ی ازدواج را در جامعه حل کنیم - در صحت و سلامت و دقت انتخاب و نه به وسواس افتادن - مشکل طلاق هم تا حدودی خود به خود حل می شود ، در رعایت فهم " لا یبغیان " . اکنون در زندگی ها اگر تعادلی وجود دارد از باب همان " لا یبغیان " است و این ها در این که ملاحظه و رعایت آن برزخ بینشان را می کنند نیز در همان سازشی که امام علیه السلام می فرماید بروید و با هم بسازید . این نیز به گونه ای تمثیل همان برزخ " لا یبغیان " و همان " حجراً محجوراً " ای " قدراً مقدوراً " در تحفیظ و تحریم و تحدید است ، یعنی نهایتاً یک حجری باید بین این ها وجود داشته باشد . اینگونه نیست که مدام بینشان پر و بال یکدیگر را بستن و دخالت در احوال و امور یکدیگر باشد . این ها از آن

خصوصیاتی است که منجر به عوارضی می شود که جوامع با آن دست به گریبانند. چرا؟ چون مفاهیمی که در اسلام از طریق این اسوه ها و از طریق این آموزه ها طرح شده است، به ندرت به آن دقت و توجه، خصوصاً توجه علمی می شود و به صورت سنت و روالی مستمر مع الأسف مورد استفاده قرار نگرفته است.

گفتیم که این دو بزرگوار دو بحرند با دو خصوصیت ممتاز و مختلف که در کلام شان هم امواج این بحر در تموج این امتیازات موج می زند که ما به کلام شان هم می پردازیم. ما دو خطبه را انتخاب می کنیم. چون نمی شود خطبه ی حضرت زهرا را آمد در قیاس با تمام خطب امیرالمؤمنین در محل "**كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ**" تطبیق داد. کجا باید رفت؟ ما اگر بخواهیم خطبه های خاص امیرالمؤمنین را انتخاب کنیم، چون خود سید رضی علیه السلام اعلام می کند که این مختار خطبه هاست، یعنی از بین خطبه ها؛ منتخب آن را اختیار کرده است و نگفته است احصاء و جمع خطبه ها و بیانات. در این مختار خطبه ها، بعضی خطب، خطب خاصی است که مخاطب عام دارد، بعضی خطب در جریان توصیف ابعاد خلقت برای خواص است و در جریان تحمید، خطبه های توحیدی است. حال ما یکی از خطبه ها را انتخاب می کنیم - با این وجه از دلالت که سطح خطبه موضوعاً و بیاناتاً برابری کند تا یک حدودی با سطح خطبه ی حمد فاطمی - چون در مقام مقایسه فی المثل نمی شود یک صحبت محاوره ای و عام را با یک بیان ادیبانه و خاص مقایسه کرد. این جا ما همان خطبه ی نخست نهج را که یکی از خطبه های خاص و ویژه و تأثیر گذار است انتخاب می کنیم. دلیل بعدی انتخاب، این است که ما مفاهیمی را می خواهیم که مشترک باشند، نمی توانیم دو خطبه را انتخاب کنیم موضوعاً با دو مفهوم متفاوت؛ در این صورت کدام وجه آن ها را مقایسه کنیم؟ فقط لفظ را و طنین و سجع و آرایه ها را؟ خیر، باید مفاهیم مشترک آن را هم پیدا کنیم و صور این مفاهیم مشترک را در مقایسه کنار هم بگذاریم. این جا هم یکی از خصوصیات که خطبه ی آفرینش نهج البلاغه دارد، این است که صورت بندی بعضی از مفاهیم آن، غیر از حج و خلقت آدم و این طور حقایق، با خطبه ی حضرت زهرا مشترک است. چون مبنای قیاس ما، خطبه ی حضرت زهراست، لذا این مفاهیم در نهج در یک انتخاب اصولی از باب تشابه و تمایز مورد بررسی قرار می گیرد؛ تا ببینیم اتفاق بین این دو بحر در تلاقی و برزخشان چیست و کجاست؟ آن برزخ نشان می دهد که خطبه ی حضرت زهرا تعلیم امیرالمؤمنین نیست. یعنی خیلی واضح این برزخ قابل رؤیت و اثبات است. برزخی که شما هم بطور اقناعی باید آن را حس کنید و بطور برهانی به آن معرفت پیدا کنید و اذعان داشته باشید بر تفاوت ها و امتیازاتی که حق آن به قلب تان برسد در این برزخیت آشکار. همانطور که این برزخیت را در انوشت و ذکورت براحتی درک می کنید.

در سیره ی ایشان هم می بینیم "**لا یبغیان**" را. اگر حضرت زهرا هم قرار بود سرسلسله ی امامت باشند و امیرالمؤمنین هم امام باشند، با ولایت تکوینی ای که هر دو واجدند؛ و اگر قرار بود همزمان ولایت تشریحی بر دو امام جاری شود - کما این که در ذریه هم امام بعد امام بوده است - حاکمیت دو امام هم زمان، به خاطر آن "**لا یبغیان**" در رعایت اصل عدم تراحم نباید اتفاق بیفتد - مثل عدم همزمانی رحمت و غضب حق در روایت منیر "**إن رحمتی سبقت غضبی**" - و در مصداق روایت انس بن مالک از پیامبر که "**اطلبوا الشمس، فإذا غابت فاطلبوا القمر، فإذا غاب فاطلبوا الزهرة**، **فإذا غابت فاطلبوا الفرقدین**" - البته در همین طریق **أبی عبد الرحمن سلمی** از انس بگونه ای دیگر نیز این مضمون آمده است که "**إذا فقدتم الشمس فأتوا القمر، و إذا فقدتم القمر فأتوا الزهرة، فإذا فقدتم الزهرة فأتوا الفرقدین**" - که به این روایت در محل پرداختن به چرایی سخن فاطمی به جای سخن علوی در مسجد مدینه ان شاء الله خواهیم پرداخت؛ و در اینجا نقل روایت مدلول طرح اصل توالی در برابر فصل تراحم است.

در این جا می گوئیم مبنا خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام در قیاس با خطبه ی اول نهج البلاغه در انتخاب جوامع الكلم است. دلایل برهانی ما هم کاملاً مشخص و متقن هست در این زمینه. در خطبه ی حضرت ما مشاهده می کنیم که می فرمایند که "**من عموم نعم ابتدأها و سبوغ آلاء أسداها، و تمام من اولها**"، تا این که می آیند دوباره در یک جای دیگر به ابتدای خلقت اشاره داشته و می فرمایند

" **ابتدع الأشياء لا من شيء كان قبلها، و أنشأها بلا احتذاء أمثلةً امتثلها** " و دوباره می فرمایند " **کونها بقدرته، و ذراها بمشيته، من غير حاجة منه إلى تكوينها، و لا فائدة له في تصويرها** " - طولانی خوانده شد که حس خطبه را شما داشته باشید - آن جا ما در نهج البلاغه چه داریم ؟ امیر کلام می فرمایند " **عالمأ بها قبل إبتدائها محيطاً بحدودها و انتهائها عارفاً بقرائنها و أحنائها** " . بعد می فرمایند که " **و إبتدأه إبتدأً بلا رويةً أجالها و لا تجربةً استفادها و لا حركةً أحدثها و لا همامةً نفسٍ اضطرب فيها** " این جا شباهت را می بینیم ، بحرین - یعنی دو بحر است و دارد شباهت را می گوید - اما از نظر سنگینی و ثقل کلام ، می بینیم کلام حضرت زهرا سنگین تر است چون علیرغم ثقل معارف خلقت ، اتفاق سقیفه در کلام ، ثقل مضاعف ایجاد می کند . یعنی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی روان تر و سهل تر است - سبقت تکوین بر سیر تشریح نیز در اینجا محل اعتناست - آن جا می فرماید " **هذا عذب فراتٌ و هذا ملحٌ أجاجٌ** " که ترجمه ی " **ملح أجاج** " هم در تفسیر اشتباه می آید آن را خراب می کند ، آب تیره ما نداریم ، یک داستان های دیگری داریم که این جا توضیح آن را می دهیم ، چون پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند این ملازمت را تعیین کردند در این آیه ، لذا در ترجمان دو آیه هم باید این را رعایت کنیم ، نگوئیم یک آب متعفن ، تعفن آب را نباید معنا بگیریم چون صورت و ماده ی یکی از آب ها ایجاد و ایجاب و هن می کند ، بماند که در تعیین مصداق و شأن نزول می توان تسامح به خرج داد .

" **من عموم نعم إبتدأها و سبوغ آلاء أسداها ، و تمام منن أولاهها** " حضرت زهرا ، " **عالمأ بها قبل إبتدائها محيطاً بحدودها و انتهائها عارفاً بقرائنها و أحنائها** " در کلام امیرالمؤمنین . حالا چه کسی یاد داده است در این جا ؟ این ثقل را حضرت زهرا از که یاد گرفته است ؟ کجا یاد گرفته است این را ؟ حالا بیائیم موردی و موضوعی در همین جا بخواهیم مقایسه کنیم در موضوع علم و معرفت الهی را در " **علمأ من الله تعالی بمآیل الأمور و إحاطة بحوادث الدهور و معرفة بمواقع المقدور** " با " **عالمأ بها قبل إبتدائها محيطاً بحدودها و انتهائها عارفاً بقرائنها و أحنائها** " یا موضوع بی نیازی حق از خلق را در " **لا فائدة له في تصويرها** " با " **و لا تجربةً استفادها** " ببینید تفاوت را در این " **فایده و استفاده** " بعد " **و إبتدأه إبتدأً بلا رويةً أجالها** " که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند و باز " **من عموم نعم إبتدأها** " یا " **إبتدع الأشياء لا من شيء كان قبلها** " را حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند و " **عالمأ بها قبل إبتدائها** " را امیرالمؤمنین می فرمایند ، یعنی علم قبل از ایجاد در ابتدائیت عالم را و تفاوت های آن را در بیان کاملاً مشاهده می کنیم و تفصیل شگفت علم به اشیاء را در " **لا من شيء كان قبلها** " در تلازم و تطبیق معرفتی فاطمی و علوی **عالمأ بها قبل إبتدائها** - این همان حقیقت تلاقی بحرین ضمن وجود برزخ میانشان است و همان درخشش بی مانند کوکبین در عین اقتران مقدرشان - یکی به این که نمونه ای قبل از خلقت اشیاء نبوده است اشاره دارد و دیگری به وجود اشیاء در علم الهی یا وجود علم الهی به اشیاء خلق نشده . سپس امیرالمؤمنین علیه السلام می روند به سمت وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام و بعثت آن حضرت . در خطبه هم در آن شهادتین ، در اختیار و بعث پیامبر صلی الله علیه و آله مفهومی از حضرت زهرا علیها السلام داریم و اشاره ای هست به این حقیقت . امیرالمؤمنین می فرمایند " **الی ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله لانجاز عده، و اتمام نبوته، ماخوذاً علی النبیین میثاقه، مشهوراً سماته، کریماً میلاده** " این بیان امیرالمؤمنین است ، حضرت زهرا چه می فرمایند ؟ " **و أشهد أن أبا محمداً عبده و رسوله اختاره قبل أن أرسله** " آن جا امیرالمؤمنین می فرمایند " **مشهوراً سماته** " این جا می فرمایند " **و سماته قبل أن اجتباه** " آن جا می فرمایند در خصوص اصطفا و بعثت " **الی ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله** " این جا می فرمایند " **و اصطفاه قبل أن یتبعته** " بعد در ادامه این که در چه شرایط و زمانی پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث می شوند ، حضرت زهرا می فرمایند که " **فأنار الله بأبي محمداً ظلمها و كشف عن القلوب بهما و جلی عن الأبصار غمها** " امیرالمؤمنین چه می فرمایند ؟ " **فهداهم به من الضلالة، و انقذهم بمكانه من الجهالة** " در خصوص این انقاذ و این نجات و این هدایت ، حضرت زهرا می فرمایند که " **و قام في الناس بالهداية فانقذهم من الغواية و بصرهم من العمية** " ببینید تفاوت کلام ، کاملاً معلوم است در عین شباهت ، تفاوت ها معلوم است که این دو از دو بحرمتفاوت از یک حقیقت دارند وصف می کنند ، اما تفاوت این وصف شان هم کاملاً آشکار است . در رفع این عمایه و جهل ناشی از غم ابصار و ضلالت و غوایة ناشی از بهم قلوب به هدایت و اناره ی

الهی در " و هداهم " و " فهداهم " - در تفاوت با " و هداهم إلى الدین القویم و دعاهم إلى الطریق المستقیم " با " فهداهم به من الضلالة " در تلمیح مقابله ی ولا الضالین با اهل هدایت صراط مستقیم در فاتحه کتاب - این جا امواج مرج و تلاقی و شباهت بحرین ، با مرز و تفاوت و حدود برزخ ، در عین و عیون " لا یبغیان " موج می زند . موجی که نسیم روح نواز آن در شهد هیمان ، جان انسان را شیفته و حیران و سرگشته می کند . این همان تفسیر کلامی " مرج البحرین " در تطبیق دو خطبه ی نامدار شیعه است . در موج و مرجی که این بحر ها در کلام سماویّه ی فاطمه ی زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام دارد . در تعمیق بحث هدایت ، امیر کلام می فرماید " و انقذهم بمكانه من الجهالة " و امیره ی کلام می فرماید " " و قام في الناس بالهداية فانقذهم من الغواية و بصرهم من العمایة و هداهم إلى الدین القویم و دعاهم إلى الطریق المستقیم " امیرالمؤمنین این جا به جهالت ناس اشاره می کنند ، حضرت زهرا اشاره دارند که آنها غوایت و عمایت و گمراهی آشکار داشتند . بعد آن جا در آن شرایط ظلمت و مبهمات و بیهمی که بشر گرفتارش بوده و آن غم و پرده ها و تیرگی ها و امور مبهم و ملتبس و مشکوک و مشتبهی که احاطه داشته بر بشر ، امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا می فرمایند در این بخش فقط به تفرّق شان ، حضرت زهرا علیها السلام اما به این تفرّق با تفصیلی بیشتر اشاره دارند و می فرمایند که " فرأی الأمم فرقا في أديانها " یعنی خداوند دید که امت ها در دینشان فرقه فرقه اند . امیرالمؤمنین می فرمایند که " و اهل الارض يومئذ ملل متفرقة " یعنی ایشان فروق تفرّق ملل را و حضرت زهرا كيفيت تفرّق أمم را به آن نحو بیان می کنند - در تلازم اقتضائی خاص قرائن خارجی ادیان و امم و عام اهل الارض و ملل - وصف فروق تفرّق را ببینید " و اهل الارض يومئذ ملل متفرقة و اهواء منتشرة و طرائق متشتته " ، در ملّیت های متفرق و اهواء منتشر و در طریقه های متشتت ، و کیفیتش را ببینید در کلام صدیقه ی طاهره " فرأی الأمم فرقا في أديانها عكفاً على نيرانها عابدةً لأوثانها منكرةً لله مع عرفانها " در تفرّق دینی و اعتکاف نیرانی و عبادت اوثانی و انکار عرفانی امم . می ببینید که تفاوت کاملاً آشکار است و جوشش حقیقت از وجود هر دو در عین اشراف بر قله های معانی کلام و الفاظ خصوصیتی ویژه دارد - به مصداق بیت بلند " أفات دیو را بفضایل عزائمند و اعراض علم را بمعانی جواهرند " - حال براستی این را چه کسی آموزش داده است؟! ای علمای اعلام ، بزرگان دین در طول تاریخ ، چرا شبهات را بیان می کنید؟ چرا بر شبهه ی نیمه کاره تأکید می کنید؟ بگذرید و رد شوید و یک بار ثابت کنید و به این حرف برای همیشه خاتمه دهید؛ به این تهمت و تناقض که صدیق اکبر به صدیقه ی کبری آموزش کلام داده باشد . این چه داستانی است؟! این که تناقض دارد با آن " مرحبا ببحرین يلتقيان " ، تناقض دارد با " حجة الله على الحجج " این که تناقض دارد با " هي صدیقة الكبرى و على معرفتها دارت قرون الاولى " تناقض دارد با " إن الله يرضى لرضاك و يغضب لغضبك " و تناقض دارد با " لو لا فاطمة لما خلقتكما " و با تمام خصوصیات و معارف و حقایق فاطمی . تازه این بخشی از حقیقتی است که حضرت زهرا علیها السلام از وجود خویش به تکلیف از سر ضرورت زاهر و آشکار و ظاهر کرده است . آن بخش های پنهانی و مفطوم فاطمی را اگر بخواهیم به تحقیق ببریم ، آن زمان تفاوت ها کاملاً خود را نشان می دهد که او چرا امّ ابیها شد؟ چرا ام الائمه شد؟ چرا حجة الله على الحجج شد؟ چرا " نعم العون على طاعة الله " شد؟ همان حجة الله فاطمی که کلامش حجت است . این جا نیز کلام حضرت زهرا علیها السلام در تفاوت با کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد آن حجت مبرهن را ظهور می بخشد . که بیانشان از یک دریچه ی دیگر ، از یک منظر عالی و از یک حقیقت متعالی به حسب تجلی ذاتی حق در " كُلّ يوم هو في شأن " است و این کلام اساساً خصوصیت ویژه و شئون منحصر به خودش را دارد که در يوم كلّیت وجودشان حضرت حق در تجلی " في شأن " است .

دوباره برای تأکید بیشتر قیاسی می آئیم روی مقایسه ی بین رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام امیرالمؤمنین و کلام فاطمه ی زهرا علیها السلام . می فرماید که " ثم قبضه الله إليه قبض رافة و اختیار و رغبة و إيتار فمحمّد من تعب هذه الدار في راحة " این کلام حضرت زهراست . امیرالمؤمنین می فرمایند " ثم اختار سبحانه لمحمّد صلی الله علیه و آله و سلم لقاءه و رضی له ما عنده و اكرمه عن دار الدنيا و رغب

به عن مقام البلوی **فقبضه الیه کریماً** این بیان امیرالمؤمنین است. حال بیائیم مقایسه کنیم. در این که می فرماید **"فقبضه الیه کریماً"** آن جا می فرمایند **"ثم قبضه الله الیه قبض رافة و اختیار و رغبة و ایثار"**. امیرالمؤمنین اکتفا می کنند به لفظ **"کریم"** حضرت زهرا تفصیل بیانی می دهند به الفاظ در **"رافة و اختیار و رغبة و ایثار"** که در واقع این دو کفو عالم، چون دو بحر موازی و متلاقی - چون دو حقیقت واحدند و نورشان از نور حقیقت حق است - تفاوتی را در عین شباهت میانشان آشکار می کنند. ما می دانیم که این جا **"کریم"** ایجاز و مجمل همان تفصیل **"رافة و اختیار و رغبة و ایثار"** است. یعنی اگر بخواهید این تفصیل را به اجمال و تلخیص ببرید نباید سرگردان شوید که **"رافة و اختیار و رغبة و ایثار"** را چگونه در لفظی موجز بگنجانم؟ جواب این است که خیلی راحت می روید از باب تعمیم روایی از امیر کلام وام می گیرید و می گوئید عدل آن الفاظ اربعه یعنی **"کریم"** در **"فقبضه الیه کریماً"** که همین معنا و مقصود را دارد. بعد این جا کامل می کنند معان منظور یکدیگر را این دو در موضوع جهات عالم. این امیر می فرماید که **"فقبضه الیه"** آن امیره هم می فرماید **"ثم قبضه الله الیه"**، که هر دو این قبض بسوی خودش یعنی بسوی خداست. هر دو در اشاره بر **"انا لله و انا الیه راجعون"** صحه می گذارند و اشاره می فرمایند که به سمت خودش قبض کرد و جهت قبض هم **"الیه"** است. شباهت ها موجود است، تفاوت ها هم موجود است. بعد می فرمایند که حالا از کجا؟ و پاسخ می فرمایند که از این **"دار"**، در بیان علوی **"و رضی له ما عنده و اکرمه عن دار الدنیا و رغب به عن مقام البلوی"** می فرمایند که از دار دنیا از مقام بلوی، پیامبر را به سمت خودش برد. حضرت زهرا **علیها السلام** در مقابل می فرمایند **"فمحمداً من تعب هذه الدار في راحة"**، از تعب این دار در راحت است. **"تعب هذه الدار"** از آن طرف در بیان فاطمی و **"دار الدنیا"** و **"مقام البلوی"** در بیان علوی، هر دو یک مفهوم واحد را می رساند با دو مرج و رویکرد دو انسان در التقای بحر وجودشان در بیان یک موضوع؛ ضمن تحفظی که از باب برزخیت میانشان دارند و عدم بغی در کلام این بر آن و کلام آن بر این **علیها السلام**. آن دو بحر متلاقی که هر جا تفاوتی هست در دو خطبه از باب برزخ شان هست و هر جا که مشابهت در مفهوم و مضمون پیدا می شود، آن مرج و تلاقی شان است و تفاوت لحن و لفظ و بیان هم برزخ شان. بعد آن جایی که هیچ نوع تناقض و تضادی از آن ها مشاهده نمی شود در تکمیل بار معنایی موضوع آن **"لا یبغیان"** است - این را باید توجه داشته باشیم که بغی نه فقط بر یکدیگر، حتی بغی بر آن حقیقت هم ندارند، یعنی از حقیقت عدول نمی کنند. هر چه می گویند صدق است و هر چه می گویند در عالم، جریان و سرپوشش را دارند از سر صدق گزارش می کنند و این جریان و سرپوشش طبیعی که دارد از مرج و تلاقی این دو حقیقت اتفاق می افتد در دو موجی که التقاء به هم دارد؛ آن حقیقت عالم است که بین این دو برزخ ایجاد می کند که هم تلاقی امواج باعث بغی نشود، این بر آن غلبه پیدا نکند و این فوق آن قرار نگیرد که **"لا یبغیان"** و این فقط از این کفویین مشاهده می شود در عالم. مثل کفویت پیامبر **علیها السلام** و خدیجه کبری **علیها السلام** و یا زندگی اهل بیت **علیهم السلام** در نسبت با این اطلاق. که مطلقش را فقط در مورد حضرت زهرا و امیرالمؤمنین در این کفویت دو معصوم **علیهم السلام** مشاهده می کنیم، که هیچ درصدی از بغی بر یکدیگر ندارند. این بر آن برتری ندارد آن بر این افضلیت ابراز نمی کند. این بر آن پیشی نمی گیرد. آن بر این مزاحمت ایجاد نمی کند؛ **"لا یبغیان"**. اما ما می بینیم پیامبر **علیها السلام** زوجاتی هم داشته اند و بغی ایجاد می شده بین ایشان و خویشان. چرا؟ چون یکی بحر است و یکی چشمه است، یکی چاه است، یکی رودخانه است. بین این ها معلوم است که بحر غلبه دارد، لذا این بغی از سوی آن ها اتفاق افتاده که در آیات قرآن هم اشاره می شود در تنبّه و تذکر به زوجات پیامبر که **"و ان نظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائكة بعد ذلک ظهیر"** آن جا انداز **نظاهرا علیه** و دستور اعتزال و امر **"یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعن و اسرحکن سراحاً جمیلاً"** وجود بغی را نشان می دهد - والا ما من عندی نمی توانیم بیائیم و اعلام و تحلیل کنیم این قضیه را - دوباره در یک جای دیگر ما می بینیم که حضرت زهرا و امیرالمؤمنین **علیهم السلام** هر دو در این دو خطبه راجع به قرآن نظر می دهند. امیرالمؤمنین می فرمایند **"کتاب ربکم فیکم مبیناً حلاله و حرامه و فرائضه و فضائله و ناسخه و منسوخه و رخصه و عزائمه و خاصه و عامه و"**

عبره و أمثاله و مرسله و محدوده و محکمه و متشابهه، مفسراً مجمله و مبیّناً غوامضه ، بین مأخوذ **میثاق علمه** " . ببینید علم امیرالمؤمنین به قرآن کریم دارد چه می کند این جا ؟ دارد دسته بندی ها و حصرهایی حتی را بین آیات از نظر عقلی ایجاد می کند. می فرماید حلال و حرام دارد ، فرائض و فضائل دارد ، ناسخ و منسوخ دارد ، رخص و عزائم دارد ، خاصّ و عام دارد ، عبر و امثال دارد ، مرسل و محدود دارد ، محکم و متشابه دارد ، مفسّر و مجمل دارد . ببینید این تقسیم بندی ثانی اثنین خاصّ امیرالمؤمنین است . حضرت زهرا یک جایی در خطبه اشاره می فرمایند که آنان که به **عموم و خصوص قرآن** آگاهند ، پسرعموی من و پدرم هستند و این اشاره را در خود خطبه داریم . این جا نشان می دهد که تقسیم به **عموم و خصوص در خاصه و عامه** است که امیرالمؤمنین به آن می پردازند . در مورد قرآن " **کتاب ربکم فیکم**" حضرت امیر می آید به این دو گانگی ها و دوگونگی ها می پردازند در قرآن و آن جا که اختصاراً حضرت زهرا می فرمایند " **انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی؟! "** اینجا این **ابن عمّ** عملاً این را ظاهر می دارد که من عالم به این **عموم و خصوص** ها و به این تفاوت ها و تقسیمات مختلف و مفصل در موضوع و محیط آیات . آیا از پدر من و ابن عمّ من شما آگاه تر هستید ؟ شما عالم تر هستید ؟ " **انت اعلم؟! "** این طعنه است ؛ یعنی نیستید . این جا نشان می دهد که امیرالمؤمنین **امّا** هست ، اثبات می کنند در بیان شان . به **عموم و خصوص** قرآن آگاه است اما در نوع پرداختن به آیات قرآن و به وصف خود قرآن ، ما در بیان حضرت زهرا می بینیم که می فرمایند " **والقرآن الصادق و النور الساطع و ضیاء لامع "** می آیند تا " **به تنال حجج الله المنورة و عزائمه المفسرة و محارمه المحذرة و بیناته الجالیة و براهینه الکافیة و فضائله المنذوبة و رخصه الموهوبة و شرائعه المكتوبة "** ، می بینید همین طور دارند اوصاف و مآثر " **کتاب ربکم "** را ، بیان می کنند . " **و أموره ظاهرة و أحكامه زاهرة و أعلامه باهرة و زواجره لائحة و أوامره واضحة "** حال این تفاوتها در رویکرد به حقایق واحد ، در عین تشابه حاکی از چیست ؟ خصوصیتی را که حضرت زهرا از قرآن بر می شمارند ، ما در خطبه ی امیرالمؤمنین مشاهده نمی کنیم " **و أوامره واضحة "**. حال چرا قرن ها سکوت شد در مقابل این ادعا ؟ چرا نیامدند پردازند ؟ چرا مقایسه نکردند ؟ این جز اهمال علمی هیچ دلیل دیگری ندارد ، غفلت هم نیست کم همتی است . هر دو را بگذار کنار هم ، هم این را بخوان هم آن را بخوان ، بعد حالا نکته ی دیگر بسنده کردن ما به ظواهر در مورد اهل بیت **علیهم السلام** است . این که حضرت زهرا صدیقه ی طاهره بوده ، سلمنا ؛ اگر این را هم نمی گفتند اگر اسماء را هم نمی دانستیم دیگر چه می خواستیم بگوئیم راجع به آن حضرت ؟ در عوض این که بیائیم به معارف حضرت زهرا **علیها السلام** پردازیم به کارهای صوری در مورد ایشان در کشور مشغول شدیم و جهان هم همین روش را به جای رویش از ما الگو گرفت . یک بار دو خواهر بسیجی آمدند و گفتند ما مشغول به کار فرهنگی درباره ی حضرتیم ، پرسیدم مثلاً چه کار ؟ گفتند جشن می گیریم و جایزه می دهیم ! پرسیدم فرهنگ می دانید یعنی چه ؟ جوابی نداشتند . اخیراً هم در طرح گفتمان فاطمی کشوری گروهی دیگر را دیدیم ، گفتیم عمق معارف فاطمی در سطح گفتمان هضم شدنی نیست . معارف فاطمی از باب " **من عرف فاطمة حق معرفتها "** از پارادایم شما هم فراتر است . عموم فاطمیّه ها هم خوب برگزار نمی شود . روز زن هم همینطور ، بجای این که تمرکز را ببرند روی الگو بردند روی مصداق ! اگر یوم ولادت حضرت ، روز زن قرار داده می شود برای این است که **سیده النساء** همانطور که از لقبش پیداست محور باشد برای زنان . نه این که زنان محور باشند برای جامعه. آمدیم از سر تکلف به تملق یکدیگر و این فرصت را هم خراب کردیم . در فاطمیّه ها هم خیلی صوری به عزاداری حضرت زهرا پرداخته شد. این ها مشکلات ماست که ما اول باید مشکل را از درون حل کنیم تا بتوانیم معارف درخشان و مآثر **دُرّشان** فاطمی را با آئینه ی مناسک درست و شعائری متناسب و متوازن بتابانیم بر جهان ؛ و این تا در درون حل نشود ، چگونه می توانیم اسوه ی تابان و درخشانمان را جهانی و عالمی مطرح کنیم ؟ او که در عوالم شناخته شده است ، هنوز در جهان امروز به خوبی شناخته شده نیست - یعنی انسانی که در جهان شناخته شده نیست ، در عوالم وجود کاملاً شناخته شده است - ملأئک می شناسند او را و نورش در جنان و بر اهل آن می درخشد . اهل بهشت هم می شناسند او را . در تمام عوالم این نور دارد ساطع می شود جز در عالم ما . آن هم پس

از قرن‌ها عبور از " علی معرفتها دارت قرون الاولى ". معاصراً در عالم ما مع الاسف این نور تا حدودی تاریک است . مگر می شود نوری تاریک باشد؟! البته **حجاب مزید فطم** نکته ای دیگر است و محل بحث ما اکنون نیست .

ما در ظلمتیم از معارف فاطمی . باید ثابت کرد که ما فاطمیون و فاطمی هستیم ، اما اینطور خیلی طول می کشد تا ما بخواهیم به آن مراتب اولیه ی شئون فاطمی وقوف پیدا کنیم و نائل شویم و این اهمال علمی در جهان باید برچیده بشود ، در مورد معارف اهل بیت و خصوصاً معارف فاطمی علیها السلام ما به ابعاد صوری اصلاً نباید اکتفا کنیم و صرفاً جشن و مراسم بگیریم . رهبری معظم فرمودند لازم نیست **عاشورای فاطمی** راه بیندازید ، بروید بر معرفت فاطمه ی زهرا علیها السلام کار کنید . اکنون باید تلاش شود - یعنی همه باید تلاش کنند برای تحقق این امر ولایی - بماند که علاوه بر عدم تسمیه ی درست **عاشورای فاطمی** ، عاشورا هم باید مختص به امام حسین علیه السلام بماند . عزاداری فرق می کند ، عزاداری سنت است ، ولی ما محدود به عزاداری نباید باشیم. متوقف در عزاداری نباید بمانیم . عزاداری باید ما را ترغیب کند به قدرشناسی بیشتر که راه آن هم ترویج شناخت و تعمیق آگاهی است .

به هر تقدیر این یک نمونه برداشتی بود تا نشان داده شود که می شود با تحریفات مبارزه کرد **بُهم** تُهم را کنار زد و شناختی بهتر و بالاتر پیدا کرد که باز این بحث ادامه دارد - یعنی بحث برزخ این دو و این که حقیقت برزخی بین این دو چیست ؟ - اما اثبات تفاوت بیان منیرشان تا همینجا کافی است - علیرغم تشابه لابد آن - در جایی که خطبه ی توحیدی امیرالمؤمنین علیه السلام در سیر در آفاق لاهوتی و نه در " **کلم الناس علی قدر عقولهم** " مختار این بحث قرار گرفت - و با توجه به این که اساساً نهج علی علیه السلام هم منتخب و مختار خطب است و بهترین خطبه ها را سید رضی علیه السلام انتخاب کرده و ما از آن میان ، بهترین را در تناسب با تنها خطبه حضرت زهرا علیها السلام مقایسه کردیم - و نتیجه این شد که این دو خطبه با هم در تعیینات برزخی تفاوت دارند و دو بحر متلاقی است که همواره می جوشد و یکدیگر را و نیز مفاهیم مراد یکدیگر را کامل می کند. اما درعین حال هر یک ممتاز از دیگری است . آن از یک افق و جهان دیگری بحث می کند ، این هم از یک منظر و جهات دیگری ورود پیدا می کند .

**والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته**  
**والحمد لله رب العالمین**